به نام خدا

ابعاد شرعي و فقهي ازدواج موقّت ـ 28/2/1391

# مقاله اول: شرايط صحّت عقد متعه در فقه شيعه (1103 كلمه)

متعه، يا نكاح موقّت، كه به آن نكاح مؤجّل و نكاح منقطع نيز گفته مي‌شود، احكامي مشابه ازدواج دائم دارد، با اندك تفاوتي كه فقها معمولاً براي تعريف آن و بيان احكام، ابتدا به تشابه احكام اين ازدواج با ازدواج دائم تصريح مي‌نمايند و سپس با ذكر اختلافات، آن را معيّن مي‌كنند.

ازدواج موقّت در تمام احكام محرّميت مانند ازدواج دائم است. يعني افرادي كه ازدواج دائم با آنان ممكن نيست، ازدواج موقّت نيز نمي‌توان با آنان نمود. تنها استثناء در اين حكم، اهل كتاب هستند. اهل كتاب هر كسي است كه اعتقاد به يكي از اديان الهي داشته باشد و خود را پيرو يكي از پيامبران الهي بداند و در نهايت كتابي را كه از جانب پروردگار بر آن نبي نازل شده در اختيار داشته باشد. از نظر فقها چهار گروه در دايره اهل كتاب قرار مي‌گيرند: يهوديان، مسيحيان، زرتشتيان و صابئين[[1]](#footnote-1). يك مرد مسلمان نمي‌تواند با يك زن از اين گروه ازدواج دائم نمايد، همان‌طور كه با كافر و مشرك نيز نمي‌تواند، ولي ازدواج موقّت با يكي از زنان اهل كتاب ممكن است[[2]](#footnote-2).

از ديگر شرايط مشترك بين دو نوع ازدواج، صيغه عقد است. ازدواج موقّت نيز مانند دائم، نمي‌تواند بدون صيغه عقد تحقق يابد. كلمات و واژگان اين صيغه عقد بايستي كاملاً با زبان تلفظ شود و ذكر گردد، هم در سمت زن يا وكيل او كه صيغه ايجاب (پيشنهاد) را مي‌خواند و هم در سمت مرد يا وكيل او كه صيغه قبول (پذيرش) را بيان مي‌كند. هر دو بايد صيغه را تلفّظ نمايند. پس به صرف در نيّت داشتن صيغه عقد، يا نوشتن آن بر روي كاغذ و يا اشاره كردن، نه ازدواج دائم محقق مي‌شود و نه موقّت. بنابراين از نظر فقها رضايت قلبي طرفين كافي نيست كه ازدواج صورت بگيرد[[3]](#footnote-3).

ازدواج موقّت همچون ازدواج دائم يك «عقد» است. تمامي عقود شرعي در اسلام قواعد و شرايط مشتركي دارند كه بايد مراعات شود. يكي از آن‌ها شرط «رشد» براي طرفين است. البته منظور طرفيني هستند كه صيغه عقد را جاري مي‌نمايند. رشد در اصطلاح فقهي به «عقل» و «بلوغ» گفته مي‌شود. اين شرط فقط براي كساني كه عقد را محقق مي‌كنند لازم است، پس اگر ولي يك كودك بخواهد براي او عقد بخواند، همين‌كه ولي عقل دارد و به بلوغ شرعي هم رسيده است براي صحّت عقد كافيست.

صيغه عقد شرعي ازدواج موقّت، مانند دائم، بايد به زبان عربي باشد و تنها با يكي از افعال: «مَتَّعتُ»، «زَوَّجتُ» و «أَنكَحتُ» قابل جاري شدن است و با افعال ديگر در زبان عربي كه معناي تمليك، اجاره، يا هبه مي‌دهند محقق نمي‌شود. اگر طرفين نمي‌توانند به زبان عربي واژگان را تلفّظ كنند، بايد فرد يا افرادي را كه مي‌توانند به عنوان وكيل انتخاب نمايند و آن‌گاه آن دو فرد كه هر كدام وكيل يكي از طرفين شده‌اند، يا يك نفر كه وكيل هر دو طرف عقد شده است، مي‌تواند به عربي عقد را بخواند. تنها در يك صورت است كه خواندن عقد ازدواج موقّت به غيرعربي مجاز است، آن‌هم در شرايطي كه نه طرفين بتوانند به عربي بخوانند و نه كسي را داشته باشند كه وكيل نمايند و به عربي بخواند. در اين حالت اجازه داده شده معناي همان الفاظ عربي را به زبان خودشان بگويند[[4]](#footnote-4). زن مي‌گويد: «خودم را به عقد ازدواج تو در مي‌آورم، به مدّت … (ساعت، روز، ماه يا سال) و با مهريه … مقدار». و بدون فاصله، مرد مي‌گويد: «قبول كردم».

از ديگر شرايط هر عقد شرعي، اراده جدّي براي تحقق عقد است. پس اگر كسي به شوخي و يا در خواب و بدون نيّت، صيغه عقد را بيان كرد، اگر در حال غير هشياري، يا غيرارادي، صيغه عقد را خواند، هيچ عقدي تحقق نيافته است. شامل اين موارد مي‌شود جايي كه كسي را مجبور به گفتن الفاظ صيغه عقد نمايند. در اين حالت نيز هيچ عقدي صورت نمي‌گيرد.

دو شرط در ازدواج موقّت هست كه شامل ازدواج دائم نمي‌شود: تعيين و بيان مدّت ازدواج و تعيين و بيان مهريه. هر كدام از اين دو پارامتر اگر در هنگام عقد ازدواج موقّت تعيين نشده و ذكر نگردد، ازدواج موقّت دچار مشكل مي‌شود. برخلاف ازدواج دائم كه اولاً مدّت در آن مطرح نيست و ثانياً اگر مهريه ذكر نشود، مانعي ندارد.

از ديگر مشتركات ازدواج دائم و موقّت در شرايط صحّت، شرط رضايت پدر براي دختري است كه غيررشيده است، يا رشيده‌اي كه هنوز باكره باشد. در اين‌كه دختر غيررشيده براي ازدواج حتماً نياز به اجازه پدرش دارد شكّي نيست، زيرا همين شرط براي پسر هم بيان شده، اگر هنوز به سن بلوغ نرسيده باشد. تفاوت در آن‏جاست كه دختر پس از سن بلوغ هم تا زماني كه هنوز هيچ تجربه ازدواجي نداشته، نياز به اجازه پدر براي ازدواج دارد. امّا اگر يك‏بار ازدواج كرد و از بكارت[[5]](#footnote-5) خارج شد، براي ازدواج‌هاي بعدي نيازي به اجازه پدر نخواهد داشت. البته اگر پدر مانع ازدواج دختر با پسري شود كه هم از نظر شرعي و هم از نظر عرفي در شأن آن دختر است و براي او مناسب مي‌باشد، در اين حالت اجازه پدر شرط نيست[[6]](#footnote-6) و با اجازه قاضي دختر مي‌تواند ازدواج نمايد. دختري كه پدر و پدربزرگ پدري او از دنيا رفته‌اند، نيازي به اجازه برادر، مادر يا افراد ديگر براي ازدواج ندارد.

البته آن‏چه در اين مقاله بدان اشاره كرديم، شرايط صحّت عقد ازدواج موقّت بود. توجه به اين نكته لازم است كه خود ازدواج موقّت نيز آثار و ويژگي‌هايي دارد كه در بعضي مشابه ازدواج دائم و در بعضي متفاوت از آن مي‏شود. مثلاً پس از ازدواج موقّت نيز مانند دائم، محرّميت‌هايي ايجاد مي‌شود كه مي‌توان به محرم شدن مادر زن به مرد و پدرشوهر به زن اشاره كرد، يا عدم امكان ازدواج موقّت با دو خواهر به صورت هم‌زمان، يا شرط اجازه خاله براي ازدواج موقّت با خواهرزاده و مانند آن. امّا از تفاوت‌هاي آثار ازدواج موقّت با دائم نيز مي‌توان به ارث نبردن زن و شوهر از يكديگر اشاره نمود، يا عدم نياز فراق و جدايي در ازدواج موقّت به «طلاق». در ازدواج موقّت طلاق وجود ندارد و همين‌كه مدت به پايان برسد، يا مرد باقي مدّت را به زن ببخشد، ازدواج پايان مي‌يابد. البته در ضرورت عدّه[[7]](#footnote-7) نگهداشتن پس از جدايي نيز ازدواج موقّت مانند ازدواج دائم است. از اين رو، با زني كه تازه ازدواج موقّت با فرد ديگري داشته است، نمي‌توان ازدواج موقّت نمود و بايد تا پايان عدّه صبر كرد[[8]](#footnote-8). □

# مقاله دوم: متعه در اسلام؛ حكمي اضطراري يا اختياري (1824 كلمه)

احكام شرعي پس از تقسيم اولي خود به «وضعي» و «تكليفي» انقسامات ديگري را نيز مي‌پذيرند. يكي از آن‌ها تقسيم حكم تكليفي به «اختياري» و «اضطراري» است. تقريباً براي همه پيش آمده است كه گاهي به دليل در دسترس نداشتن آب، يا مضرّ بودن براي بدن ناگزير شده‌اند تيمم كنند. يا در شرايطي كه آسيبي به بدن رسيده است، در مواضع وضو، به جاي وضوي معمولي، وضوي جبيره گرفته‌اند. در اين دو مثال، تيمم يا وضوي جبيره حكمي اضطراري ناميده مي‌شود، زيرا مربوط به زماني است كه از روي اضطرار عمل به حكم اختياري ممكن نباشد. از شنيدن واژه «اختياري» نبايد دچار اشتباه شويم. تمامي احكام شرعي دائرمدار اختيار بشر است و اگر انسان در جايي مكرَه باشد، يعني اختيار نداشته و مجبور به انجام فعلي شود، آن فعل به دليل خارج بودن از اختيار مستوجب ثواب و عقاب نمي‌گردد. اختيار در اين‌جا به معناي عدم بروز اضطراري است كه احكام ديگري را ايجاب مي‌كند.

اكنون پرسش اصلي در باب متعه و ازدواج موقّت اين است: آيا ازدواج موقّت نوعي حكم اضطراري است؟ يعني تنها براي شرايطي است كه ازدواج دائم ميسّر نباشد و شرع براي مراعات حال چنين زن و مردي متعه را تشريع كرده است؟ يا بالكل ارتباطي با اضطرار ندارد، حكمي اختياري است و مستقلاً دايرمدار تكليف است و در هر شرايطي، حتي هنگام عدم نياز به آن، مي‌توان مبادرت به انجام آن نمود.

از دو ناحيه مختلف مي‌توان به اين پرسش پاسخ داد؛ نخست از زاويه فقهي كه اگر نشان داديم ازدواج موقّت يك حكم اضطراري است، مانند تيمم و وضوي جبيره شده و در شرايط معمولي و اختياري عمل به آن مجوّز شرعي نخواهد داشت. نگاه ديگر از جنبه روح شريعت است و توجه به ملاكات احكام و مصالح و مفاسد موضوعات براي عباد. گاهي پيش آمده از فقيهي استفتاء شده است حكمِ موضوعي؛ مثلاً: آموزش موسيقي. در پاسخ فرموده است كه در فلان شرايط حلال است، امّا ترويج آن با روح اسلام سازگار نيست.

چنين مواردي را بعضي در حوزه اخلاق داخل مي‌دانند و بعضي از باب احكام حكومت كه متوجه حفظ نظام اجتماعي و تكامل آن است. ما در كدام حوزه بحث مي‌كنيم؟ فقه يا اخلاق؟!

آن‏چه ظاهراً اجماع بين فقهاي شيعه است، جواز ازدواج موقّت و متعه در هر شرايطي است. با مراجعه به رساله مراجع عظام مي‌بينيم كه هيچكدام ازدواج موقّت را متوقّف بر عدم ازدواج دائم، يا شرايط اضطرار مرد و زن ننموده‌اند. اگر چه در توضيحات مطلب در بعضي موارد مشاهده مي‌شود كه توصيه را متوجّه كساني كه در حال اضطرار هستند مي‌كنند. غالباً توصيه علما در منابر هم همين است و ازدواج موقّت را راهي براي حل مشكلات جواناني كه قادر به ازدواج دائم نمي‌باشند نشان مي‌دهند. پس از منظر فقهي متعه حكمي اختياري است و مشروط به شرايط اضطرار نيست. امّا از نظر اخلاق چه؟ يا از نظر مصالح نظام اجتماعي كه حكومت متكفّل ارتقاي ايمان جامعه است؟!

با مراجعه به نظر بدوي علما[[9]](#footnote-9)، تفاوت‌هايي در نگاه‌ها ديده مي‌شود. گاهي كسي را مي‌يابيم كه متعه را ترويج مي‌كند و هيچ حدّ و مرزي براي آن معتقد نيست و آن را كاملاً مستحبّي شرعي مي‌داند[[10]](#footnote-10) در همه حال و كساني هستند كه در مناظر و مرايا غالباً ترويج ازدواج موقّت را نكوهش مي‌كنند و آن را حكمي اضطراري مي‌دانند كه در روح شريعت تنها براي شرايط خاصّ جعل شده است.

اين نظر دوم، يعني نظر كساني كه متعه را مربوط به شرايط خاصّ مي‌دانند از سوي بعضي روايات تأييد هم شده است، اين روايت يكي از آن موارد است:

مرحوم كليني در كتاب كافي نقل مي‌كند كه علي‌بن‌يقطين از امام كاظم(ع) درباره متعه پرسيد و حضرت در پاسخ فرمود: «تو را با متعه چه كار؟ خداوند كه تو را از آن بي‌نياز ساخته است»[[11]](#footnote-11)

و در حديثي ديگر از امام رضا(ع) يا امام هادي(ع) نقل مي‌كند[[12]](#footnote-12) كه مي‌فرمايد: «حلال است و مطلقاً مباح، براي كسي كه با ازدواج [دائم] بي‌نياز نشده باشد. پس [چنين شخصي] بايد كه با متعه خود را حفظ كند. اگر با ازدواج [دائم] از آن بي‌نياز شد، پس جايي مباح است [متعه كند] كه غائب از زنش شده باشد [مثلاً در مسافرت كه زن همراهش نيست]»[[13]](#footnote-13)

با اين چهار روايتي كه مرحوم كليني ذكر مي‌كند، نظر كساني كه ازدواج موقّت را اخلاقاً منوط به زماني مي‌دانند كه شرايط اضطرار باشد تقويت مي‌شود. امّا روايات ديگري نيز ذكر شده است كه خلاف اين مطلب از آن‌ها فهميده مي‌شود. از آن جمله است اين روايت:

شيخ حرّ عاملي از شيخ مفيد نقل مي‌كند كه امام صادق(ع) به يكي از يارانش فرمود: «آيا از زماني كه از خانواده‏ات بيرون آمده‏اي متعه كردي؟». آن شخص عرض كرد: «به دليل زنان بسياري كه دارم خداوند مرا از متعه بي‌نياز كرده است» و امام(ع) در پاسخ فرمود: «گرچه بي‌نياز هستي متعه كن چون من دوست دارم كه سنّت رسول خدا (ص) را احيا كني»[[14]](#footnote-14)

و باز از او نقل مي‌كند كه امام صادق(ع) فرمود: «براي مرد مستحب است متعه نمايد و دوست ندارم براي مردان شما كه از دنيا بروند مگر اين‌كه متعه كنند، هرچند يك‌بار»[[15]](#footnote-15)

ابن بابويه نيز روايات مشابهي نقل مي‌كند كه در يكي از آن‏ها تصريح شده رسول خدا (ص) نيز متعه مي‌نموده است، جايي‌كه از قول امام صادق(ع) مي‌فرمايد: «بي‌زارم از مردي كه بميرد و خصلتي از خصلت‌هاي رسول خدا(ص) را واگذارده باشد» و مخاطب مي‌پرسد: «آيا رسول خدا (ص) متعه كرد؟» و حضرت(ع) در پاسخ مي‌فرمايد: «بله» و آيات 3 الي 5 سوره تحريم[[16]](#footnote-16) را قرائت نمود.[[17]](#footnote-17)

در رواياتي كه ذكر شد، نه تنها استحباب ازدواج موقّت مشروط و معلّق به نياز و شرايط اضطرار نشده كه اتفاقاً اصرار بر عمل به آن در غير نياز بوده است. از اين نمونه روايات موارد ديگري نيز ذكر شده است كه به يك نمونه از آن بسنده نموده و اكتفا مي‌نماييم. در اين مورد، يك زن اصرار بر ازدواج موقّت داشته است بدون اين‏كه نيازي در بين باشد يا در اضطراري گرفتار:

مرحوم كليني نقل مي‌كند كه مردي از قريش نزد امام باقر(ع) آمد و طلب مشورت كرد: «دختر عمويي دارم بسيار متموّل، به نزدم آمد و گفت: از زيادي خواستگاران من خبر داري كه با هيچ‌يك ازدواج نكرده‌ام. اكنون هم رغبت به مردان مرا به سوي تو نكشانده است، بلكه شنيده‌ام خداوند متعه را در كتاب خود حلال كرده است و رسول خدا (ص) آن را در سنّت خود تبيين نموده، ولي فلاني آن را حرام نموده است. دوست داشتم اطاعت خدا و رسول او را كرده باشم و عصيان فلاني را، پس با من ازدواج موقّت كن». حضرت(ع) فرمود: «انجام بده، درود خدا بر شما»[[18]](#footnote-18)

با توجه به اين روايت، آن‏چه كه در روايات پيشين تحت عنوان «رجل» ذكر شده، شايد انحصار در مردان نداشته باشد و استحباب متعه را براي زنان نيز حتي در هنگام عدم ضرورت دلالت كند.

امّا آن‏چه در نهايت از اين بحث روشن مي‌شود، اين‏كه علي‌رغم اتفاق فقها بر اختياري بودن حكم ازدواج موقّت، امّا در بحث اخلاقي آن و مصالح و مفاسد آن براي عباد، بعضي به روايات دسته اول تمسّك كرده و آن را به صلاح تنها افرادي مي‌دانند كه در شرايط تنگنا و اضطرار قرار گرفته‌اند و گروهي نيز با توجه به كثرت روايات دسته دوم و اطلاق بسياري از رواياتي كه در باب استحباب متعه سخن رانده‌اند، استدلال مي‌نمايند كه استحباب آن مشروط به اضطرار نيست. □

# مقاله سوّم: متعه از منظر احاديث شيعه

صرف‌نظر شد! (در 2000 كلمه هم اصلاً جا نمي‌شد!)

دراحاديث و روايات تا چه اندازه بر ازدواج موقت تاکيد شده است؟ آيا ازدواج موقت يك امر مباح است؟ يعني فقط حرام نيست در اسلام، يا مستحب. رواياتي در متون ديني وجود دارد و استدلال‌هايي شده است كه ازدواج موقت را مستحب مي‌داند و حتي مستحب مؤكد. آن‌چه در ثواب اين عمل ذكر شده، مانند اين‌كه به عدد هر قطره آبي كه از غسل پس از ازدواج موقت از بدن بتراود، مستوجب ثوابي عظيم در بهشت است (به همان تعداد حوري اعطا مي‌شود). صحت اين مطالب بايد بررسي شود و نتيجه‌گيري شود كه آيا اسلام اصرار بر ازدواج موقت دارد يا فقط حكم به عدم حرمت آن نموده است.

# مقاله چهارم: اصل در ازدواج؛ دائم يا موقّت؟! (1526 كلمه)

بعضي از نويسندگان و خُطبا سعي نموده‌اند با استدلال به اصل بودن دوام در ازدواج و به حاشيه راندن ازدواج موقّت، آن را حكمي كم‌اهميت نشان دهند و متولّيان امر را از پرداختن به ازدواج موقّت باز دارند. در تحليل و تفسير چنين استدلالي ابتدا بايد مدعاي نخست را بررسي نماييم كه آيا ازدواج دائم در اسلام اصل است و ازدواج موقّت به صورت فرعي تشريع شده است و در گام بعد ببينيم بر فرض اصل بودن دوام در ازدواج، آيا اين به معناي عدم ضرورت اهتمام به ترويج ازدواج موقّت است يا خير.

وقتي به حاقّ اين دو گونه ازدواج مي‌نگريم، مشتركات و اختلافاتي در آن‏ها مي‌يابيم. ازدواج موقّت و دائم در يك امر با يكديگر مشتركند و آن تمتّع جنسي طرفين ازدواج از يكديگر است. پس بدواً هر دو يك نياز را برطرف مي‌نمايند، منتها ازدواج دائم بنا دارد اين نياز را تا پايان عمر متكفّل شود و ازدواج موقّت تنها تا پايان يك زمان معهود.

پس تفاوت آثار ازدواج موقّت و دائم در كجا معلوم مي‏شود؟ قطعاً جايي كه ازدواج دائم تعهداتي فراتر از ازدواج موقّت با خود دارد؛ هم براي زوج و هم براي زوجه. در ازدواج دائم زوجه متعهد مي‌شود بدون اذن زوج از منزل خارج نگردد و در مقابل زوج نيز متعهد مي‌گردد نفقه مورد نياز زوجه را تأمين نمايد؛ از خوراك و پوشاك تا منزل و لوازم سكني. هر دو نيز از يكديگر ارث مي‌برند. يعني در صورت فوت يكي از زوجين، ديگري از ماترك او بهره دارد.

در اين‏جا به «تمكين» و «مهريه» اشاره نشده است. زيرا اين دو مشترك ميان ازدواج موقّت و دائم است. بعضي گمان كرده‌اند ازدواج موقّت تمكين ندارد و از اين رو، تمكين را نيز از مختصّات ازدواج دائم شمرده‌اند. اگر چنين مطلبي درست باشد، پس زوج مهريه را در مقابل چه پرداخت مي‌كند؟! در حالي كه مطلب غير از اين است و ازدواج موقّت نيز لزوم تمكين دارد، البته كيفيت اين الزام در هنگام عقد تعيين مي‌گردد و اگر تعيين نشد به آن‏چه عرف در اين خصوص طلب مي‌كند تمسّك مي‌گردد. مثلاً ممكن است دو نفر توافق نمايند كه هفته‌اي يك‌بار يكديگر را ملاقات نمايند. در اين حالت زوجه ملزم است تمكين كند و اگر نكرد مستحق مهريه نيست. چنان‌كه در روايت ذيل به اين حكم اشاره شده است:

مرحوم كليني نقل مي‌كند كه عمربن‌حنظله از امام صادق(ع) پرسيد: «به مدت يك‌ماه با زني ازدواج كرده‌ام. او تمام مهريه را از من مي‌خواهد. ولي مي‌ترسم [اگر مهريه را بدهم] به وعده‌اش عمل نكند». امام(ع) در پاسخ فرمود: «اگر قادر به پرداخت مهريه هستي، اجازه نداري كه نپردازي، ولي اگر تخلّف كرد، به اندازه تخلّفش از او بگير»[[19]](#footnote-19)

و ميزان مهريه‌اي كه مي‌توان در صورت تخلّف زوجه از تمكين در ازدواج موقّت بازپس گرفت متناسب با نسبتي از تعهد است كه زيرپا گذاشته است، بر اساس رواياتي مشابه مورد ذيل:

امام صادق(ع) مي‌فرمايد: «به مقدار تخلّف آن زن از مهريه‌اش بگير، اگر نصف يك ماه است، نصف [مهريه] را و اگر يك سوّم ماه [تمكين نكرد]، يك سوّم [از مهريه بردار]»[[20]](#footnote-20)

امّا اين‌كه لزوم اذن در ازدواج موقّت نيست، از رواياتي مي‌توان فهميد كه زوجه را در ازدواج موقّت ملزم نمي‌داند همراه زوج از شهري به شهر ديگر برود، برخلاف ازدواج دائم كه محل سكناي زوجه همان‌جايي است كه زوج باشد (مگر اين‌كه مكان خاصّي را شرط كرده باشند)[[21]](#footnote-21).

پس تنها چيزي كه ازدواج دائم بيش از موقّت دارد، غير از دوام، بحث «لزوم اذن» و «لزوم نفقه» است به صورت متقابل و «ارث» است كه به صورت مشترك برقرار مي‌باشد. امّا اين سه حكم (اذن، نفقه، ارث) چه حكمتي را در خود پنهان دارند؟

با اندك توجهي مي‌توان دريافت كه هر سه حكم فوق‌الذكر براي حمايت از «نسل» است. انسان‌هايي كه بايستي در محيطي مناسب متوّلد شده، رشد يافته و تربيت شوند. اگر زن مجاز نيست بدون اذن شوهر خانه را ترك كند كه از يك‌سو تضميني باشد بر نسلي پاك و از سوي ديگر محيطي باشد براي تربيت فرزندان. شوهر نيز ملزم شده نيازهاي مالي زن را تأمين نمايد، تا او با فراغ بال بتواند فرزندان را بپرورد. اگر يكي از طرفين نيز دار فاني را وداع گويند، ديگري بايد بتواند امكاني براي حمايت از فرزندان در اختيار داشته باشد.

احكام اجتماعي معمولاً ناظر به عموم جامعه هستند و نمي‌توان موارد استثناء را ذكر كرده و اشكال نمود كه مثلاً اگر خانواده‌اي فرزند نداشته باشد و يا اگر در ازدواج موقّت فرزندي به هم رسد چه مي‌شود؟!

از نظر به اين مطلب روشن مي‌شود كه ازدواج دائم علاوه بر اين‌كه تأمين نياز جنسي طرفين را مي‌نمايد، ضامن بقاي جامعه نيز هست. اكنون اگر به فلسفه درج نياز شهواني در نفس انساني و خلقت قوّه آن توجه نماييم، پوشيده نيست كه قادر متعال براي ايجاد انگيزه‌اي قوي كه زن و مرد را در كنار يكديگر نگهدارد و بقاي نسل را تضمين نمايد، چنين لذّتي را خلق نموده است. پس ترديدي باقي نمي‌ماند كه اصل در اطفاء غريزه شهوت چيزي جز ازدواج دائم نيست و ازدواج موقّت راه‌حلي است كه اگر بقاي نسل به واسطه ازدواج دائم محقق نشد، اين غريزه قدرتمند جامعه را به فساد نكشاند و بتواند خاموش شده و كنترل گردد. حديثي كه از اميرمؤمنان(ع) روايت شده نيز همين دلالت را دارد:

«اگر فرزند خطاب بر من سبقت نمي‌گرفت در اين امر [يعني قبل از من متعه را حرام اعلام نمي‌كرد]، هيچ كس زنا نمي‌كرد جز فرد شقي [يعني كسي كه قصد عصيان خدا را دارد، نه اين‌كه از روي نياز مرتكب آن شود]»[[22]](#footnote-22)

امّا بحث دوم دقيقاً از همين‌جا شروع مي‌شود كه آيا اصل بودن ازدواج دائم به معناي كم‌توجهي به ازدواج موقّت است؟! هم با توجه به روايت فوق و هم با در نظر گرفتن احاديث و روايات بسياري كه در توصيه به ازدواج موقّت وارد شده است، مي‌توان دريافت اين حكم اهميت فراواني در حفظ نظام اجتماعي دارد. زيرا اگر از يك‌سو شارع مقدّس براي حفظ نسل، قوه شهوت را در نفس بشري به وديعه نهاده و در تشريع نيز ازدواج دائم را براي حصول غرض تعليم فرموده و تجويز كرده است، همو براي حفظ نظام اجتماعي و جلوگيري از طغيان همين غريزه، ازدواج موقّت را در شريعت قرار داده و به آن نيز اهتمام داشته است.

اين اصرار به ترويج ازدواج موقّت تا بدانجاست كه بي‌توجهي به آن و حرام كردن متعه بر خود را عصيان تلقّي نموده و مستوجب عدم رضايت الهي مي‌داند:

به امام(ع)[[23]](#footnote-23) عرض شد: «قبلاً متعه كردم و خوشم نيامد، بين ركن و مقام [در جوار كعبه] با خدا عهد بستم و روزه براي خود نذر كردم كه هرگز متعه نكنم. اكنون كار براي من دشوار شده و از اين قسم پشيمانم و نمي‌توانم ازدواج دائم انجام دهم، [چه كنم؟]». امام(ع) در پاسخ فرمود: «با خدا عهد كردي كه او را اطاعت نكني! به خدا سوگند اگر او را [در اين امر] اطاعت نكني، حقّاً كه معصيت او را نموده‌اي»[[24]](#footnote-24)

با توجه به اين سخنان كه از معصومين(ع) كه مبلّغان كلام وحي و شريعت حقّه هستند نقل شده است، اگر چه بايد پذيرفت راه صحيح و طريق قويم در حفظ نسل سالم و پاك بشري همانا ازدواج دائم است، امّا اين را هم نمي‌توان انكار كرد كه ازدواج موقّت بقاي نظام اجتماعي و حفظ سلامت فضاي زندگي خانواده‌ها را تأمين مي‌نمايد و هر لطمه‌ و كم‌توجهي به ازدواج موقّت مي‌تواند سبب تزلزل بنيان‌هاي اجتماعي خانواده گردد كه اكنون آثار آن را مي‌توان مشاهده نمود و در نهايت از اين نكته غفلت نكنيم كه داناترين و عالم‌ترين در علم‌الاجتماع اهل بيت(ع) مي‌باشند و آنان طريق كمال را اين‌گونه براي بشر ترسيم نموده‌اند. □

# مقاله پنجم: ازدواج موقّت؛ حكمي براي صدر اسلام؟! (1111 كلمه)

يكي از مطالبي كه در باب ازدواج موقّت بسيار شنيده مي‏شود و سبب شده شبهه‌اي در ذهن پديد آيد، اختصاص ازدواج موقّت به فرهنگ و زمان و مكان صدر اسلام است، يعني زماني كه زندگي مردان و زنان در محيطي قبيله‌اي شكل‏گرفته و عادت شده و خانواده مفهومي خاصّ و متفاوت از دوران امروز داشته است.

در دوران‌هاي گذشته، آن‌گونه كه غالباً بيان مي‏شود، جمعيت مردان را به حسب تعداد از زنان كمتر مي‌دانسته‌اند و دليل آن را از يك سو جنگ‌هايي كه رخ مي‌داده و معمولاً مردان در آن به نبرد پرداخته و به دليل تن‌به‌تن بودن اين نبردها تلفات آن را سنگين ارزيابي مي‌كنند. گذشته از اين، حضور فيزيكي مردان در فعاليت‌هاي اجتماعي كه به دليل نبود امكانات بهداشتي و ابزارهايي كه خطرات كار خارج از منزل را بكاهد، آنان را به طور طبيعي در معرض آسيب‌هايي قرار مي‌داده كه مرگ و مير را در جنس مذكر افزايش دهد.

بعضي سعي دارند اين دلايل را در كنار هم گذارده و از آن نتيجه بگيرند فرهنگي كه در دوران صدر اسلام وجود داشته، از پذيرش تعدّد زوجات و همچنين ازدواج موقّت توسط زنان، ناشي از اين كمبود مرد براي ازدواج نسبت به تعداد بيشتر زن در جامعه بوده است.

اگر چنين استدلالي را بپذيريم، اين نتيجه بلافاصله به نظر مي‌آيد كه در دوران معاصر، هم حضور بانوان دوشادوش مردان در صحنه‌هاي زندگي اجتماعي فراوان شده و هم امكانات و مقدورات بهداشتي و حفاظتي افزايش يافته. همه اين‏ها منضمّ به اين‏كه جنگ‌ها كاستي يافته و البته با حملات موشكي و بمباران‌ها، مخاطراتي كه روزگاري در نبرد تن‌به‌تن تنها مبارزان حاضر در جبهه را تهديد مي‌كرد اكنون براي زنان پشت جبهه هم يك تهديد محسوب مي‌شود. اين شواهد را كه كنار هم بگذاريم، نتيجه يك چيز بيشتر نيست؛ ازدواج موقّت حكمي است كه براي شرايط اجتماعي خاصّي وضع شده و طبيعتاً با تغيير فضاي اجتماعي و زندگي مردم در اين روزگار، موضوع خود را از دست داده. حكمي كه بلاموضوع باشد، عملاً از شريعت هم حذف مي‌شود و گويي منسوخ شده باشد.

اين نحوه استدلال كردن، كاملاً مبتني بر نگاه خاصّي به دين و شريعت است. نگاه خاصّي كه بيشتر با انديشه مفوضّه تشابه دارد تا با نگاه اماميه و شيعه و تمام كساني كه خود را پيرو مكتب اهل بيت(ع) مي‌دانند.

مفوضّه كه يك فرقه كلامي از اهل سنّت هستند معتقدند خداوند انسان را خلق كرده، سپس او را به حال خود واگذارده است و انسان در افعال خود بالاستقال است و محتاج امداد دائمي الهي براي صدور هر فعل نمي‌باشد. اثر همين كلام را اگر به شريعت هم راه بدهيم، مي‌شود چيزي شبيه به همين مطلب كه درباره ازدواج موقّت گفته مي‌شود. يعني معتقد شويم شارع مقدّس احكام اسلام را همان زمان كه اتصال به وحي بوده ابلاغ نموده و پس از پايان دوران نزول قرآن و اتمام نبوّت خاتم‌النبيين(ص) بشر را به حال خود رها نموده است و ديگر ملاحظه حال آنان را نكرده.

در حالي كه موازين اعتقادي ما در شريعت حقّه به طور مستدل ثابت مي‌نمايد كه شارع مقدّس كه خالق همه عالميان است، ملاحظه تمامي نيازهاي بشر تا روز قيامت را نموده كه نبوّت را ختم كرده است و اگر جز اين بود و بنا بود مانند انبياء سابقه، چيزي از احكام مورد نياز بشر باقي‌مانده باشد، هرگز ريسمان ارتباط زمين و آسمان را نمي‌گسست و ارسال رسل را ختم نمي‌كرد.

آن‌چه از امام صادق(ع) نيز نقل شده دال بر همين معناست:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِي‏ءُ غَيْرُهُ وَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً»[[25]](#footnote-25)

اگر از اين منظر به احكام اسلامي بنگريم، آن‏چه رسول خاتم(ص) حلال اعلام كرده تا روز قيامت حلال است و آن‏چه را كه حرام دانسته، همچنين تا يوم‌القيامة حرام خواهد بود و اين مطلب استثناء نخواهد داشت.

امّا اگر بنا بوده باشد بعضي احكام در دوران‌هايي بلاموضوع شوند و نياز بدان‌ها برطرف گردد، اين حدّ زماني آن‏قدر اهميت دارد كه شارع حكيم در كلام خود آن را با ذكر قيودي تبيين نمايد. مثلاً در قضيه عبد و امه، شارع اين نوع ملكيت را كاملاً مقيّد كرده است به جنگ نظامي با كافر حربي؛ كافري كه سلاح به دست داشته باشد و در معركه و كارزار جنگ حاضر باشد و تا لحظه آخر مقاومت نمايد. اگر بنا بود ازدواج موقّت مقيّد به زماني باشد كه تعداد مردان از زنان كمتر است، يا فرهنگ زنانه جامعه اين‌گونه ارتباط را بپذيرد، يا هر شرط ديگري، خلاف حكمت است كه شارع آن را ذكر نكرده باشد و ما از مولاي حكيم چنين استثنائاتي سراغ نداريم.

از باب اطلاق احكام شريعت، اين احكام علي‌الدوام بر حجيّت خود باقي هستند و نمي‌توانند مختصّ به زماني خاصّ باشند.

همين استدلال در پاسخ به شبهه ديگري نيز داده مي‌شود كه گاهي طرح مي‌گردد، از اين‌كه ازدواج موقّت و همچنين تعدّد زوجات اختصاص به اقوام عرب دارد كه در همين عصر نيز زندگي مي‌كنند و در جغرافياي آنان اين مطلب پذيرفته است و مرسوم. امّا در بلاد ديگر، مانند ايران، نمي‌توان به ترويج ازدواج موقّت پرداخت و آن را توصيه نمود. اين چنين شبهه‌اي بسيار ضعيف‌تر از شبهه سابق است و چون معلوم شد اطلاق ادله احكام در خصوص ازدواج موقّت دلالت بر عدم اشتراط آن به چنين شرايطي دارد، پس گريزي نيست كه بپذيريم اين حكم نه زمان‌بردار است و نه مكان‌بردار. تنها به شرايطي مي‌توان استناد كرد كه در حاقّ روايات بدان‌ها اشاره شده است، از جمله روايت ذيل كه ازدواج موقّت را مشروط به نياز دانسته و مخصوص كساني كه قادر به ازدواج دائم نباشند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ هِيَ حَلَالٌ مُبَاحٌ مُطْلَقٌ لِمَنْ لَمْ يُغْنِهِ اللَّهُ بِالتَّزْوِيجِ فَلْيَسْتَعْفِفْ بِالْمُتْعَةِ فَإِنِ اسْتَغْنَى عَنْهَا بِالتَّزْوِيجِ فَهِيَ مُبَاحٌ لَهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا.»[[26]](#footnote-26)

همان‌طور كه در روايت فوق ديده مي‌شود، عدم حضور زن شرط شده است براي مرد در مبادرت به ازدواج موقّت. موضوع متعه در اين روايت و امثال آن تنها مختص شرايطي است كه دسترسي به زن دائم ميسّر نباشد. فارغ از اين‌كه دلالت اين روايات را بپذيريم يا به دليل وجود معارض، به روايات اقوي تمسّك جوييم، صرف اين‌كه شارع در چنين مواردي قيودي را ذكر نموده است، تأييد مي‌نمايد كه اگر كمتر بودن تعداد مردان نسبت به زنان، يا زمان و مكان و جغرافيا و فرهنگ و پذيرش زنان هم تأثيري در حكم متعه داشت، ذكر مي‌شد. پس عدم ذكر اين قيود مي‌تواند دال بر عدم اراده آن عندالشارع باشد. □

1. امام خميني(ره)، توضيح‌المسائل، ج1، ص148 [↑](#footnote-ref-1)
2. با كفّار حتي ازدواج موقّت نيز جايز نيست. [↑](#footnote-ref-2)
3. همو، تحريرالوسيله، ج2، ص289 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص246 [↑](#footnote-ref-4)
5. يعني ارتباط زناشويي با شوهر برقرار كرد و به دليل اين ارتباط پرده حائل آلت تناسلي از بين رفت. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص254 [↑](#footnote-ref-6)
7. عده به كسر عين و تشديد دال، مدت زماني است كه زن پس از پايان يافتن ازدواج نمي‌تواند ازدواج جديدي نمايد و بايد تا آن زمان صبر كند. اين مدّت به طور معمول در ازدواج دائم «دو طُهر» بيان شده است كه حدود سه ماه مي‌باشد. براي اطلاعات تفصيلي‌تر به توضيح‌المسائل مراجعه فرماييد. [↑](#footnote-ref-7)
8. مگر آن‌كه يائسه باشد و يا مدخوله نباشد. در اين دو مورد، زن مي‏تواند بلافاصله ازدواج ديگري نمايد. معناي اين دو اصطلاح را در توضيح‌المسائل بخوانيد. [↑](#footnote-ref-8)
9. البته در غير نگاه فقهي منظور است. نشان داديم كه از منظر فقهي اختلاف مشهودي ديده نمي‌شود. جز در شرايط صحّت عقد، مانند اذن پدر و امثال آن‌، كه خارج از بحث فعلي ماست. [↑](#footnote-ref-9)
10. اگر چه در اين‌كه ازدواج موقّت مستحب شرعي است شكي نيست، ولي آيا اين استحباب تعارض نمي‌كند با ساير مصالح فرد، اگر در شرايط اضطرار نباشد؟ يا مصالح افراد ديگر، مانند زوجه، كه مثلاً بگوييم در فلان شرايط اين استحباب قيد خورده كه به اباحه برگردد و يا اقلّ ثواباً شود؟ [↑](#footnote-ref-10)
11. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ وَ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ فَقَدْ أَغْنَاكَ اللَّهُ عَنْهَا قُلْتُ إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَعْلَمَهَا فَقَالَ هِيَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ع فَقُلْتُ نَزِيدُهَا وَ تَزْدَادُ فَقَالَ وَ هَلْ يَطِيبُهُ إِلَّا ذَاك‏. (كافي، ج5، ص452) [↑](#footnote-ref-11)
12. راوي فقط كنيه حضرت را ذكر كرده، ابوالحسن، لذا با توجه به اين‌كه هم‌عصر هر دو امام عزيز بوده است، ترديد پيدا مي‌شود در قائل، چه اين‌كه از هر دو امام به اين كنيه نام برده مي‌شده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ هِيَ حَلَالٌ مُبَاحٌ مُطْلَقٌ لِمَنْ لَمْ يُغْنِهِ اللَّهُ بِالتَّزْوِيجِ فَلْيَسْتَعْفِفْ بِالْمُتْعَةِ فَإِنِ اسْتَغْنَى عَنْهَا بِالتَّزْوِيجِ فَهِيَ مُبَاحٌ لَهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا. (همان) و همچنين: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ قَالَ: كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ لَا تُلِحُّوا عَلَى الْمُتْعَةِ إِنَّمَا عَلَيْكُمْ إِقَامَةُ السُّنَّةِ فَلَا تَشْتَغِلُوا بِهَا عَنْ فُرُشِكُمْ وَ حَرَائِرِكُمْ فَيَكْفُرْنَ وَ يَتَبَرَّيْنَ وَ يَدْعِينَ عَلَى الْآمِرِ بِذَلِكَ وَ يَلْعَنُونَا. (همان، ص453) [↑](#footnote-ref-13)
14. بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَشْيَمَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع تَمَتَّعْتَ مُنْذُ خَرَجْتَ مِنْ أَهْلِكَ قُلْتُ لِكَثْرَةِ مَا مَعِيَ مِنَ الطَّرُوقَةِ أَغْنَانِي اللَّهُ عَنْهَا قَالَ وَ إِنْ كُنْتَ مُسْتَغْنِياً فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُحْيِيَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص. (وسائل‌الشيعه، ج12، ص15) [↑](#footnote-ref-14)
15. مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِيدُ فِي رِسَالَةِ الْمُتْعَةِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُولَوَيْهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يُسْتَحَبُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمُتْعَةَ وَ مَا أُحِبُّ لِلرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَزَوَّجَ الْمُتْعَةَ وَ لَوْ مَرَّةً. (همان) [↑](#footnote-ref-15)
16. «وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى‏ بَعْضِ أَزْواجِهِ حَديثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَليمُ الْخَبيرُ (3) إِنْ تَتُوبا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْريلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهيرٌ (4) عَسى‏ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكاراً (5)» (تحريم) [↑](#footnote-ref-16)
17. قَالَ الصَّادِقُ ع‏ إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَمُوتَ وَ قَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِ خَلَّةٌ مِنْ خِلَالِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمْ يَأْتِهَا فَقُلْتُ لَهُ فَهَلْ تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ قَالَ نَعَمْ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ- وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُ‏ إِلى‏ بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثاً إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى‏ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكارا. (من لايحضره الفقيه، ج3، ص466) [↑](#footnote-ref-17)
18. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ بَشِيرِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ: بَعَثَتْ إِلَيَّ ابْنَةُ عَمٍّ لِي كَانَ لَهَا مَالٌ كَثِيرٌ قَدْ عَرَفْتَ كَثْرَةَ مَنْ يَخْطُبُنِي مِنَ الرِّجَالِ فَلَمْ أُزَوِّجْهُمْ نَفْسِي وَ مَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ رَغْبَةً فِي الرِّجَالِ غَيْرَ أَنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّهُ أَحَلَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي سُنَّتِهِ فَحَرَّمَهَا زُفَرُ «1» فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُطِيعَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ وَ أُطِيعَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَعْصِيَ زُفَرَ فَتَزَوَّجْنِي مُتْعَةً فَقُلْتُ لَهَا حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَأَسْتَشِيرَهُ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَخَبَّرْتُهُ فَقَالَ افْعَلْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمَا مِنْ زَوْجٍ (كافي، ج5، ص465) [↑](#footnote-ref-18)
19. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ شَهْراً فَتُرِيدُ مِنِّي الْمَهْرَ كَمَلًا وَ أَتَخَوَّفُ أَنْ تُخْلِفَنِي فَقَالَ لَا يَجُوزُ أَنْ تَحْبِسَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ فَإِنْ هِيَ‏ أَخْلَفَتْكَ فَخُذْ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا تُخْلِفُكَ. (كافي، ج5، ص460) [↑](#footnote-ref-19)
20. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ شَهْراً فَأَحْبِسُ عَنْهَا شَيْئاً قَالَ نَعَمْ خُذْ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا تُخْلِفُكَ إِنْ كَانَ نِصْفَ شَهْرٍ فَالنِّصْفَ وَ إِنْ كَانَ ثُلُثاً فَالثُّلُثَ و مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ مِثْلَهُ. (همان، ص461) [↑](#footnote-ref-20)
21. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتْعَةً فَيَحْمِلُهَا مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ فَقَالَ يَجُوزُ النِّكَاحُ الْآخَرُ وَ لَا يَجُوزُ هَذَا. (همان، ص467) [↑](#footnote-ref-21)
22. سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقُولُ: لَوْ لَامَا سَبَقَنِي بِهِ بُنَيَّ الْخَطَّابِ، مَا زَنى‏ إِلَّا شَقِي‏. (همان، ص8) [↑](#footnote-ref-22)
23. امام كاظم(ع) يا امام رضا(ع). ترديد از اشتراك كنيه «ابوالحسن» براي هر دو امام شريف است. [↑](#footnote-ref-23)
24. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيٍّ السَّائِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ أَتَزَوَّجُ الْمُتْعَةَ فَكَرِهْتُهَا وَ تَشَأَّمْتُ بِهَا فَأَعْطَيْتُ اللَّهَ عَهْداً بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ جَعَلْتُ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ نَذْراً وَ صِيَاماً أَلَّا أَتَزَوَّجَهَا ثُمَّ إِنَّ ذَلِكَ شَقَّ عَلَيَّ وَ نَدِمْتُ عَلَى يَمِينِي وَ لَمْ يَكُنْ بِيَدِي مِنَ الْقُوَّةِ مَا أَتَزَوَّجُ فِي الْعَلَانِيَةِ قَالَ فَقَالَ لِي عَاهَدْتَ اللَّهَ أَنْ لَا تُطِيعَهُ وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تُطِعْهُ لَتَعْصِيَنَّه‏. (همان، ص450) [↑](#footnote-ref-24)
25. كافي، ج1، ص58 [↑](#footnote-ref-25)
26. همان، ج5، ص452 [↑](#footnote-ref-26)